

شواهد قرآنی

روایات باب «کبر» اصول کافی*

- حسن خرقانی^۱
- سیدمهدی خدایی^۲

چکیده

قبل از بررسی جهت و دلالت روایت باید از اصل صدور آن از معصوم مطمئن شد و بی‌گمان عرضه روایات بر قرآن کریم کارسازترین تدبیر در حصول این اطمینان است. در این روش تأیید حدیث به وسیله شواهد قرآنی حجتی بر صدور حدیث از معصوم می‌باشد و ناسازگاری با کتاب خدا دلیل اخلال در نظام صدور و نقل آن روایت است. اندیشمندان این روش را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده‌اند اما به دلیل کمی نمونه‌های عینی از روایات عرضه شده بر قرآن دیدگاه‌های متفاوتی را در مورد این معیار بیان داشته‌اند. نوشتار حاضر با عرضه روایات باب «کبر» کتاب شریف کافی بر قرآن، نمونه‌هایی ملموس را از روایات عرضه شده بر قرآن ارائه می‌دهد. در این باب ۱۷ روایت وجود دارد که تنها یک روایت با شواهد قرآنی ناسازگار است.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۲۳.

۱. استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی (نویسنده مسئول) (h.kharaghani@gmail.com).

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث (khodaie.mahdi@gmail.com).

واژگان کلیدی: نقد حدیث، تفسیر اثری، عرضه حدیث بر قرآن، کبر، تکبر.

مقدمه

همواره تلاش دانشمندان علوم حدیث بر آن بوده است که افزون بر فهم مدلول روایات، نسبت به اصل صدور آن‌ها نیز اطمینان حاصل نمایند؛ زیرا کم نیستند روایاتی که از معصومان علیهم‌السلام صادر نشده‌اند، ولی به نیرنگ یا ناخواسته به آنان منسوب یا به گونه‌ای نقل به معنا شده که مدلول اصلی خویش را از دست داده‌اند. پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که خود به این امر آگاه بوده، قرآن کریم را معیاری برای تشخیص روایات صادره از ایشان معرفی نموده است:

أیها الناس ما جاءکم عنی یوافق کتابَ الله فأنا قلتُهُ وما جاءکم یخالف کتابَ الله فلم أقله (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۷۴/۱).

از دیگر معصومان علیهم‌السلام نیز روایاتی با مضمون مشابه وجود دارد، مانند آنکه امام صادق علیه‌السلام فرمود:

کلّ شیء مردودٌ إلی کتاب السنّة وکلّ حدیث لا یوافق کتاب الله، فهو زخرف (همان: ۱۷۳/۱).

این روایات که شمارشان از حد شهرت فراتر رفته است، به «روایات عرضه» مشهورند و دربردارنده موضوعی بسیار مهم در عرصه حدیث پژوهی هستند؛ از این رو همواره مورد توجه اندیشمندان شیعه و سنی بوده و از جنبه‌های گوناگون مورد بحث و نظر واقع شده‌اند. بررسی دیدگاه‌های آنان حکایت از اختلاف فراوان در کشف مدلول واقعی این احادیث دارد (ر.ک: معرفت، ۱۳۸۳: ۲۲۲/۱-۲۳۴: نوروزی و نقی‌زاده، ۱۳۸۹: ش ۵۵: دیاری بیدگلی، ۱۳۸۴: ش ۲). از عوامل اختلاف نظر میان اندیشمندان در این باب، کمی نمونه‌های عینی احادیث عرضه‌شده بر قرآن است. چنان که در بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده به چند نمونه مشخص اکتفا شده است.

به نظر می‌رسد تلاشی جدی در مورد عرضه عملی روایات بر قرآن صورت نگرفته است. به گزارش علامه طباطبایی امروزه در میان احادیث مقطوع السندی که از صحابه و راویان صدر اول به جای مانده است موارد بسیاری یافت می‌شود که ظاهر قرآن با آن مخالف است. حرص شدید بر حفظ و نقل حدیث از جمله عواملی

است که مردم را از پالایش حدیث و تدبر در معنای آن باز داشت و مانع عرضه آن بر کتاب خدا که اساس دین است، شد. نتیجه آن گردید که احترام و عمل میان قرآن و حدیث تقسیم شود و احترام ظاهری از آن قرآن گردد و اخذ و عمل از حدیث و در اندک مدتی قرآن در عمل متروک گردد. این سیره نکوهیده مسامحه در عرضه حدیث بر قرآن، همچنان در بین امت تا به امروز استمرار یافته است و همین سهل انگاری یکی از اسبابی است که باعث شد بسیاری از خرافات قومی و قبیله‌ای پس از مسلمان شدن افراد نیز به عنوان یک اعتقاد دینی باقی بماند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۷۹/۶-۲۸۰).

گرچه شارحان حدیث در خلال آثار مکتوب خویش آیات قرآنی متناسب با بحث را بیان نموده‌اند، اما تلقی ما از عرضه یک روایت بر قرآن، چنان که خواهد آمد، بسیار فراتر از ذکر یک یا چند آیه در آن موضوع می‌باشد؛ از این رو در این پژوهش بر آن شدیم تا بخشی از روایات کتاب شریف *اصول کافی* را عملاً بر قرآن کریم عرضه کنیم تا به این ترتیب با یافتن شواهد و قراین قرآنی آن ضمن ارائه نمونه‌های عینی و ملموس در این بحث، باب جدیدی را برای شناخت بهتر این معیار بگشاییم.

فواید تطبیق روایات بر قرآن

۱. پی بردن به قوت و ضعف روایت نیاز به بررسی‌های سندی و رجالی دارد. یافتن شواهد قرآنی روایات، درستی صدور آن‌ها را از معصوم تقویت می‌کند و بخش عمده‌ای از نیاز ما به علم رجال را مرتفع می‌سازد.
۲. در سایه شواهد قرآنی به اخبار آحاد حجیت بخشیده می‌شود و بسیاری از احادیثی که به دلیل ضعف سند، ارزش علمی خویش را از دست داده‌اند، قابلیت استناد و بهره‌برداری می‌یابند.
۳. پربارتر شدن تفاسیر روایی و شروح احادیث از دیگر فواید خواهد بود.
۴. با تطبیق این دو منبع مهم دینی با یکدیگر نکات و زوایای پنهان هر کدام آشکارتر خواهد شد.

۵. در باب تعارض روایات، با عرضه آن‌ها بر قرآن، امکان شناسایی حدیث صادرشده از اهل بیت و ترجیح آنچه صحیح است فراهم می‌آید.

مفهوم‌شناسی کبر

«کبر» در لغت به معنای بزرگی است و در مقابل «صغر» قرار دارد. این دو واژه نسبی هستند و چه بسا چیزی در مقایسه با یک شیء کوچک و در مقایسه با دیگری بزرگ به شمار آید. این ماده نخست برای کمیت اجسام به کار می‌رفته و سپس برای معانی نیز استعاره آورده شده است (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۴۲۰).

واژه‌های کبر، تکبر و استکبار از نظر معنا نزدیک به هم هستند. کبر حالتی است که انسان خودشیفته گشته و خویشان را از دیگران بزرگ‌تر می‌بیند (همان؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۶: ۳۲۵/۴). خودبزرگ‌بینی هرگاه به عنوان حالتی درونی و در باطن انسان وجود داشته باشد، به آن کبر گویند و اگر در رفتار بیرونی ظاهر گردد، از آن به تکبر یاد می‌شود. چه آنکه این ماده از باب تفعّل است و بر پذیرش و اظهار دلالت می‌کند (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۹/۱۰). استکبار نیز فزون‌تر بردن خود از حد خویش، طلب بزرگی و در برابر حق سر فرود نیاوردن است (طریحی، ۱۳۷۵: ۴۶۵/۳).

علامه مجلسی از سه نوع تکبر یاد کرده، می‌گوید:

بدان تکبر یا در مقابل خداست یا پیامبران الهی و یا سایر مردم. پس تکبر بر سه قسم است: نخست تکبر در مقابل خدا که بدترین نوع تکبر است که تنها به دلیل سرکشی و جهل محض است. مثل آنچه فرعون و نمرود انجام دادند. دوم: تکبر در مقابل انبیا و اوصیای الهی عليهم السلام است مثل آن‌ها که می‌گفتند: «أَنْتُمْ مِنْ بَشَرِنِ مِثْلِنَا» (مؤمنون / ۴۷) و «وَلَيْنِ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ» (مؤمنون / ۳۴) و... این نوع تکبر اگرچه در رتبه پایین‌تر است اما به نوع اول نزدیک است چون تکبر در مقابل امر خدا به حساب می‌آید. سوم: تکبر بر مردم به این صورت که شخص خود را برتر و دیگران را کمتر از خویش پندارد و این حالت او را به بی‌اعتنایی و برتری‌جویی نسبت به دیگران می‌کشاند (۱۴۰۴: ۱۸۷/۱۰).

بنابراین از بررسی آیات قرآن در باب کبر (ر.ک: زین، ۱۴۱۷: ۲۵۰-۲۵۲) نکاتی به

دست می‌آید:

۱. جایگاه کبر قلب است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي ضُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ﴾ (غافر/ ۵۶).

۲. در زبان قرآن از کبر در رتبه بالاتر به استکبار تعبیر شده است و پرکاربردترین واژگان از ماده کبر در معنای مذمومش، در درجه نخست مشتقات استکبار و سپس تکبر است.

۲. تکبر و استکبار آشکار کردن این کبر قلبی است، حال چه در مقابل مردم باشد و چه در مقابل خداوند. شیطان هنگامی که کبر خویش را آشکار کرد خداوند فرمود: ﴿فَأَهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ (اعراف/ ۱۳). این آیات اشاره به مرتبه نازل تر کبر است که وقتی آشکار می شود تکبر نامیده می شود و در وضع لفظی باب تفعل نیز مناسب است؛ زیرا از معانی باب تفعل تکلف است یعنی فاعل چیزی را که واقعیت ندارد به زحمت به خود بیندد. قرآن در موارد بسیاری تکبر را برای معنای بالاتر یعنی استکبار و حق ناپذیری هم استفاده کرده است: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾ (غافر/ ۲۷)؛ ﴿بَلَىٰ قَدْ جَاءَ ثَكَ آيَاتِي فَكَذَّبَتْ بِهَا وَاسْتَكْبَرَتْ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ* وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾ (زمر/ ۵۹-۶۰). از این آیه فهمیده می شود که استکبار نسبت به تکبر خاص است یعنی آن تکبری است که مانع پذیرش حق می شود.

۳. در قرآن هیچ گاه استکبار در معنای نازل تر کبر استعمال نشده است؛ بلکه همه جا در معنای بالاتر استفاده شده است. در مورد شیطان هم اگر لفظ استکبار استفاده شده چون در آیاتی قرار دارد که نشان می دهد شیطان از برتری آدم آگاه شده و پس از آگاهی آن را منکر شده و مصداق حق ناپذیری قرار گرفته است. پس هنگامی که قرآن از عقیده شیطان مبنی بر برتری اش بر آدم گفتگو می کند از لفظ تکبر و هنگامی که از حق ناپذیری او سخن می گوید از لفظ استکبار استفاده کرده است.

در روایات کافی نیز واژه کبر در مقایسه با استکبار پر کاربردتر است. شاید این امر به تفاوت نقشی که قرآن و امام بر عهده گرفتند برگردد. قرآن به نبرد کفر و ایمان و مبارزه انبیا با مستکبران تاریخ و نمونه های عملی بیشتر توجه دارد و وظیفه

روایات کفای
در بیان کبر
تکبر و استکبار

نخستش بیرون بردن انسان‌ها از وادی ظلم و ظلمت به وادی نور و ایمان است. امام در نقش هدایت‌گری جامعه اسلامی وظیفه تربیت امت اسلام در وادی ایمان را پیش رو دارد. از این رو واژه استکبار که ناظر به گردن‌فرازی در برابر حق و راه خداست و نیز تکبر که ناظر به نمونه‌های عینی این صفت مهلک است کاربرد بیشتری در قرآن دارد و واژه کبر که بیانگر صفتی شیطانی است و گاه در درون جامعه ایمانی رخنه می‌کند و افرادی را از وادی حق منحرف می‌سازد پر کاربردتر است.

شواهد قرآنی روایات کبر

آیات کریمه و روایات در نکوهش کبر و ستایش تواضع بیش از آن است که بتوان شماره کرد (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۸۴/۱۰). در مقاله حاضر به شواهد قرآنی باب کبر اصول کافی پرداخته‌ایم. در این باب ۱۷ روایت وجود دارد که به منظور حفظ انسجام، چیش روایات را تغییر دادیم و آنها را با توجه به محتوای مشترکشان دسته‌بندی نمودیم و با توجه به آنکه غرض ما نقد محتوایی حدیث است، به اسناد احادیث نپرداختیم.

۱. مراتب تکبر

در این باب، چهار روایت وجود دارد:

۱. عبدالاعلی نقل می‌کند که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«الْكِبْرُ أَنْ تَغْمِصَ النَّاسَ وَتَسْفَهُ الْحَقَّ»؛ (کلینی، ۱۴۲۹: ۷۵۲/۳-۷۶۱، ۸) کبر آن است که مردم را خوار و حق را سبک شماری.

۲. عبدالاعلی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت می‌کند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«إِنَّ أَعْظَمَ الْكِبْرِ غَمَصُ الْخَلْقِ وَسَفَهُ الْحَقِّ» (همان: ۹)؛ بزرگ‌ترین تکبر خوار شمردن مردم و سبک شمردن حق است. راوی گوید که عرض کردم: خوار شمردن مردم و سبک شمردن حق چیست؟ امام فرمود: «يَجْهَلُ الْحَقَّ وَيَطْعُنُ عَلَيَّ أَهْلَهُ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ نَازَعَ اللَّهَ عِزًّا وَجَلَّ رِذَاءَهُ»؛ حق را نادیده انگارد و به اهل آن طعنه زند. پس هر که چنین کند، با خداوند عَلَيْهِ السَّلَام در آنچه برای او براننده است، ستیزه کرده است.

۳. عبدالاعلی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم که کبر چیست؟ فرمود: «أَعْظَمُ الْكِبَرِ أَنْ تَسْفَهَ الْحَقَّ وَتَغْمِصَ النَّاسَ»؛ بزرگ‌ترین درجه کبر آن است که حق را سبک شماری و مردم را پست دانی. گفتم: سبک شمردن حق چیست؟ فرمود: «يَجْهَلُ الْحَقَّ وَيَطْعُنُ عَلَى أَهْلِهِ» (همان: ح ۱۲)؛ حق را نادیده گیرد و به اهل حق طعنه زند.

۴. عمر بن یزید گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من خوراک خوب می‌خورم و بوی خوش می‌بویم و مرکب چابک سوار می‌شوم. غلام دنبالم می‌آید. اگر در این روش جباریت و کبر است، آن را انجام ندهم. امام صادق علیه السلام سر به زیر انداخت و سپس فرمود:

«إِنَّمَا الْجَبَّارُ الْمَلْعُونُ مَنْ غَمَصَ النَّاسَ وَجْهَلَ الْحَقَّ»؛ همانا جبار ملعون کسی است که مردم را خوار شمارد و حق را نادیده انگارد. عمر گوید: من گفتم: به حق بی‌توجه نیستم. اما خوار شمردن را ندانم چیست؟ امام فرمود: «مَنْ حَقَّرَ النَّاسَ وَتَجَبَّرَ عَلَيْهِمْ فَذَلِكَ الْجَبَّارُ» (همان: ح ۱۳)؛ کسی که مردم را زبون و ناچیز شمارد و بر آنها گردن‌فرازی و بزرگی کند، او جبار است.

دقت در روایات نشان می‌دهد که امام علیه السلام به جای تعریف ماهوی کبر به آثار بیرونی آن در ضمن رفتار افراد دارنده این رذیله اشاره فرموده است، مثل آنکه قرآن می‌فرماید: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آتَى» (بقره/ ۱۸۹). این چهار روایت دو مرتبه مختلف «تکبر» را به تصویر می‌کشند:

الف) حق‌ناپذیری و سبک شمردن حق که با عباراتی مثل «تَسْفَهَ الْحَقَّ» و «يَجْهَلُ الْحَقَّ وَيَطْعُنُ عَلَى أَهْلِهِ» بیان شده است.

ب) خوار شمردن مردم و زورگویی بر آنان که با تعابیری مثل «تَغْمِصَ النَّاسَ»، «غَمِصُ الْخَلْقِ» و «حَقَّرَ النَّاسَ وَتَجَبَّرَ عَلَيْهِمْ» بیان شده است.

تفاوت این دو مرتبه با یکدیگر به حسب آن چیزی است که بر آن تکبر می‌شود. بالاترین مرتبه تکبر کوچک شمردن حقیقت و برگزیدن رأی خود در مقابل خدا و انبیا و آیات الهی است و مرتبه دوم خوار شمردن دیگر انسان‌ها و برتر دیدن خود از سایرین است. راغب می‌گوید:

کبر آن حالت خودبزرگ‌بینی در انسان است به طوری که خود را از دیگران بزرگ‌تر و برتر ببیند و بالاترین مرتبه آن تکبر بر خداست که آن امتناع از قبول حق و اعتراف بر بندگی او باشد (بی‌تا: ۴۲۱).

قرآن کریم به هر دو وجه از تکبر اشاره نموده است:
 نمونه نوع نخست: ﴿وَإِذَا تَنَلَّىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَوَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقُرْآنًا فِشْرَهُ بَعْدَابِ أَلِيمٍ﴾ (لقمان / ۷)؛ ﴿يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُنَلَّىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرُهُ بَعْدَابِ أَلِيمٍ﴾ (جاثیه / ۸). همان گونه که گذشت استکبار همان مرتبه بالاتر کبر است که موجب حق‌ناپذیری است و در این آیات هم که سخن از نپذیرفتن حق است.
 نمونه نوع دوم: ﴿قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ (اعراف / ۱۲).

از این آیات برمی‌آید که شیطان دارنده و بلکه بنیان‌گذار «کبر» در هر دو مرتبه است. این آیه حکایت از برتری جویی شیطان نسبت به آدم دارد که همان مرتبه پایین‌تر کبر است. البته این مرتبه در شیطان با مرتبه بالاتر نیز آمیخته شده که در آیاتی دیگر از قرآن کریم به آن اشاره شده است. به عنوان نمونه در آیات ۳۰ تا ۳۴ سوره بقره پس از آنکه خداوند مقام و منزلت آدم را به فرشتگان می‌نماید، شیطان با وجود آگاهی از فضیلت آدم، از اطاعت امر خدا سر باز می‌زند و رأی خویش را بر فرمان خدا برمی‌گزیند و کفر و استکبار خویش را نمایان می‌کند: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره / ۳۴).

۲. سرانجام متکبران

۱. امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند:
 «لا يدخل الجنة من في قلبه مثقال ذرة من كبر» (کلینی، ۱۴۲۹: ۷۵۲/۳-۷۶۱، ح ۶) هر که ذره‌ای تکبر در دلش باشد، داخل بهشت نشود.

۲. یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند:
 «لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من خردل من الكبر»؛ هر که به اندازه وزن دانه خردلی تکبر در دلش باشد، داخل بهشت نشود. راوی گوید: من گفتم:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». امام فرمود: چرا استرجاع گفتی؟ گفتم: برای آنچه از شما شنیدم، فرمود: «لیس حیث تذهب إنما أعنى الجحود إنما هو الجحود» (همان: ح ۷)؛ چنان که تو فکر می کنی نیست، همانا مقصود من انکار است و آن جز انکار نیست.

این دو روایت حکایت حرمان بزرگ متکبران است. اینان در عذاب الهی جاودان خواهند ماند و هرگز نسیمی از بهشت بر آنها نخواهد وزید. اما همان گونه که حدیث دوم تفسیرگر این مضمون است نه همه متکبران بلکه تنها جاچدان و منکران حق ستیز (مرتبه بالاتر) این گونه خواهند بود. قرآن کریم نیز شاهد این روایات است: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (اعراف / ۳۶). همچنین می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ» (اعراف / ۴۰). چنان که آشکار است قرآن نیز این عذاب را فقط برای منکران بیان نموده است.

امام کبر را جحود معنای فرماید و جحود انکار با علم و آگاهی است (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۰۷/۳). خداوند درباره ارتباط جحود و استکبار می فرماید: «وَيَجْحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» (نمل / ۱۴). همچنین این جحود و حق ستیزی را به کافران نسبت می دهد: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُوا بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ» (عنکبوت / ۴۷). این یکی از مراتب کفر است که در روایات به «کفر الجحود» تعبیر شده است و در این معنا با استکبار و حق ناپذیری منطبق است و خداوند این کافران را مستکبر می نامد: «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْلَمُ تَكْذُوبًا إِنِّي تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ فَاستَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» (جاثیه / ۳۱). این آیه نیز ارتباط جحود و استکبار را نشان می دهد: «فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (فصلت / ۱۵).

۳. جایگاه متکبران

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ سَقَرٌ شَكَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شِدَّةَ حَرِّهِ وَسَأَلَهُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ أَنْ يَتَنَفَّسَ فَتَنَفَّسَ فَأَحْرَقَ جَهَنَّمَ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۷۵۲/۳-۷۶۱، ح ۱۰). در

جهنم دره‌ای است بنام «سقر» برای متکبران که از شدت حرارت خود به خداوند عز وجل شکایت کرد و درخواست کرد که به او اجازه دهد تا نفس کشد، پس چون نفس کشید جهنم شعله‌ور شد.

از مطالب پیش گفته روشن شد که تکبر کنندگان در برابر خدا و انبیای الهی در عذاب الهی جاودانه خواهند ماند. این روایت جایگاه متکبران در جهنم را «سقر» می‌نامد. قرآن کریم نیز به این امر شهادت می‌دهد و دربارهٔ انسان متکبر می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَذْبَرْنَا وَسِعْكَ * فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ * سَأُضْلِيهِ سَقَرَ﴾ (مدثر/ ۲۳-۲۶).

همچنین قرآن کریم در تعبیری دقیق از یک سو سقر را جایگاه «مجرمان» می‌خواند:

﴿فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَحْوُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ﴾ (مدثر/ ۴۰-۴۶) و از سوی دیگر متکبران را در زمره «مجرمان» می‌شمارد. آنجا که بیان می‌دارد: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ﴾ (جاثیه/ ۳۱) و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ * إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴾ (صافات/ ۳۴-۳۵).

بخش پایانی روایت خبر از شدت حرارت سقر دارد. قرآن در وصف سقر می‌فرماید: ﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرٌ * لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ * لَوَاحٍ لِّبَشَرٍ﴾ (مدثر/ ۲۷-۲۹).

۴. تکبر صفت ویژه خداوند

۱. امام باقر علیه السلام فرمود:

«العزُّ رداءُ الله والكبرُ إزارُهُ فمن تناول شيئاً منه أكبّه الله في جهنّم» (کلینی، ۱۴۲۹: ۷۵۲/۳-۷۶۱، ح ۳)؛ عزت چون روپوش خدا و کبر و بزرگی زیرپوش اوست، پس هر کس نسبت به چیزی از آن دست‌درازی کند، خدا در دوزخ به صورت سرنگونش سازد.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود:

«الكبرُ رداءُ الله فمن نازع الله شيئاً من ذلك أكبّه الله في النار» (همان: ح ۵)؛ بزرگ‌منشی ردای خداست و هر که نسبت به چیزی از آن با خدا بستیزد، خداوند او را با صورت به آتش دوزخ افکند.

۳. امام باقر علیه السلام فرمود:

«الكبرُ رداءُ الله والمتكبرُ يَنازِعُ اللهَ رداءَهُ» (همان: ح ۴)؛ بزرگ منشی بالا پوش خدا و برازنده اوست و متکبر با خدا در ردایش کشمکش دارد.

آزار لباسی است که در میانه آن را محکم می کنند (لنگ) و ردا بر روی دوش انداخته می شود (خرقه، عبا). این دو استعاره و تمثیل از این امرند که عظمت و کبریایی ویژه خداوندند و مانند دیگر صفات، همچون رحمت و کرم نیستند که گاه به صورت مجازی به خلق نسبت داده می شود. وجه استعاره آزار و ردا برای این دو صفت ویژه خداوند آن است که آزار و ردا نیز لباس اختصاصی برای فرد هستند و دیگران با فرد در آن شریک نیستند. همچنین لباس وسیله زیبایی است و این دو صفت نیز از صفات جمال هستند، پس سزا نیست که کسی در این دو صفت خود را شریک خدا قرار دهد (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۱/۴۴؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۰/۲۰۳).

قرآن کریم نیز این دو صفت را شایسته آن ذات بی مانند دانسته، می فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِيبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (حشر/ ۲۳). همچنین خداوند کبریائی را یکسره از آن خویش می داند و هیچ مرتبه ای از آن را شایسته بندگان خویش نمی داند و دارندگان اندکی از آن را از بهشت خویش محروم نموده و مهر ناهمی بر قلبشان می نهد: ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كِبَرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ (غافر/ ۳۵). خداوند در پایان این آیه اشاره به متکبر بودن این گروه دارد همچنان که در آیه ای دیگر دلیل این جدال را کبری می داند که در قلب ایشان است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ الْكِبَرُ مَا هُمْ بِبَالِعِيهِ﴾ (غافر/ ۵۶). نیز قرآن بارها از رفتار متکبرانه نهی نموده است: ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ (اسراء/ ۳۷)؛ ﴿وَلَا تَصْعَرَ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (لقمان/ ۱۸).

بنابراین روایات دوم تا چهارم بی تردید با آیات قرآن سازش کامل دارد. اما روایت اول شایسته درنگ بیشتری می باشد. اولاً از جهت اختلافی که متن این روایت با روایات دیگر چه در اصول کافی و چه سایر منابع اصلی روایی شیعه و اهل سنت دارد و ثانیاً از جهت صحت مضمون که بیشتر روایات در این موضوع در

منابع متقدم به صورتی که در روایات دوم و سوم آمده یعنی به صورت «الکبر رداء الله» نقل شده است (صدوق، ۱۴۱۳، ۲۰۵/۲، ح ۲۱۴۵). از متقدمان شیعه به جز کلینی، فقط شیخ صدوق در *ثواب الاعمال* این روایت را به صورت «العز رداء الله» نقل نموده است. سند هر دو نقل هم یکسان می باشد با این تفاوت که تنها در طبقه اول شیخ صدوق آن را از پدرش و شیخ کلینی از «عده من أصحابنا» نقل نموده است. این تعبیر که «عز» در کنار «کبر» ذکر شود و به خداوند نسبت داده شود در احادیث اهل سنت نیز متعدد به کار رفته است؛ از جمله از امام علی ع روایت شده است: «العز إزاری والکبریاء ردائی» (متقی هندی، ۱۴۰۹: ۵۲۷/۳ و ۵۳۴). آن حضرت در خطبه قاصعه می فرماید:

الحمد لله الذي لیس العز والکبریاء واختارهما لنفسه دون خلقه وجعلهما جمی وحرماً علی غیره واصطفاهما لجلاله وجعل اللعنة علی من نازعه فیهما من عباده ثم اختبر بذلك ملائکته المقربین لیمیز المتواضعین منهم من المستکبرین... (نهج البلاغه، ۱۴۱۱: ۲۸۵، خطبه ۱۹۲).

خداوند خطاب به عزت طلبان می فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» (فاطر / ۱۰). این آیه شریفه تمامیت عزت را به ذات باری تعالی نسبت می دهد، در عین حال گویی بندگان را به کسب عزت از خود دعوت می کند. آنچه در این دو روایت به خداوند نسبت داده شده عزتی اصیل و بالذات است که هیچ مرتبه‌ای از ذلت در آن راه ندارد. هیچ مخلوقی شایسته چنین عزتی نیست. بنده‌ای که در اصل وجود و دوام هستی اش فقیر در گاه الهی است نمی تواند لباس عزتی اصیل و بالذات را بر تن کند؛ بنابراین عزتی که به رسول خدا ص و مؤمنان در آیه «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون / ۸) نسبت داده شده است جز پرتوی از آن عزت اصیل مخصوص ذات باری تعالی نیست. عزت در این مقام به هیچ وجه به معنای منازعه با ردای الهی نیست بلکه عزتی است که از طریق پذیرش اوامر الهی برای ایشان حاصل شده است. همچنین آنچه در این دو روایت مذموم شمرده شده «تعزز» است یعنی نمایی از عزت که انسان را به عصیان و کفر می کشاند: «وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمُهَادُّ» (بقره / ۲۰۶).

در روایت اول آمده است: «أَكْبَهُ اللَّهُ فِي جَهَنَّمَ» و در روایت دوم هم آمده است: «أَكْبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ». کب در لغت یعنی چیزی را به صورت در انداختن: «إِسْقَاطِ الشَّيْءِ عَلَى وَجْهِهِ» (راغب اصفهانی، بی تا: ۴۲۰). خداوند در مورد مجرمان که به شهادت قرآن متکبران هم از جمله آنها هستند، چنین وعده داده است: «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ * يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ» (قمر / ۴۷-۴۸). کلمه «يُسْحَبُونَ» فعل مجهول از ریشه «سحب» به معنای کشیدن یک چیز روی زمین می باشد (قرشی، ۱۳۷۱: ۲۳۵/۳) و نیز می فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ... الَّذِينَ يُخَشِرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولَئِكَ سُوءُ مَكَائِلًا وَأَصْلُ سَبِيلًا» (فرقان / ۳۱ و ۳۶).

۵. کبر کمترین درجه کفر

حکیم می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کمترین درجه الحاد چیست؟ فرمود: «إِنَّ الْكِبْرَ أَدْنَاهُ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۷۵۲/۳-۷۶۱، ح ۱)؛ کمترین درجه آن کبر است.

الحاد انحراف از حق است و مقصود نفی آفریدگار یا اثبات شریک برای اوست (مازندرانی، ۱۳۸۲: ۳۵۰/۹).

با توجه به مطالبی که گذشت روشن می شود، مقصود از این کبر، تکبر و استکباری که به انکار می انجامد نیست؛ زیرا آن عین الحاد است، بلکه کبری است که به کوچک شمردن دیگران می انجامد. گذشت که کبر یابی ویژه خداوند است و این شخص با خدا به ستیزه برخاسته است، پس گونه ای عملی از شرک و الحاد است که ممکن است متکبر خود به آن توجه نداشته باشد و در اعتقاد به آن پایبند نباشد؛ از این رو کمترین درجه الحاد نام گرفته است. به تعبیر برخی شارحان حدیث، لازمه تکبر، انکار رب و اثبات شریک برای اوست و متکبر بی آنکه خود بداند گرفتار آن می شود (همان).

۶. متکبر کیست؟

۱. امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْكِبْرُ قَدْ يَكُونُ فِي شَرَارِ النَّاسِ مِنْ كُلِّ جِنْسٍ وَالْكِبْرُ رِءَاءَ اللَّهِ فَمَنْ نَازَعَ اللَّهَ عِزًّا وَجَلَّ رِءَاءَهُ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا سَفَالًا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ

وسوداءُ تَلْقَطُ السَّرْقِينَ فَقِيلَ لَهَا تَنَحَّى عَن طَرِيقِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَتْ إِنَّ الطَّرِيقَ لَمُعْرَضٌ فَهَمَّ بِهَا بَعْضُ الْقَوْمِ أَنْ يَتَنَاوَلَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دَعُوهَا فَإِنَّهَا جِبَارَةٌ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۷۶۱-۷۵۲/۳، ج ۲)؛ تکبر در بدترین مردم است از هر جنسی که باشند. کبر و بزرگ‌منشی لباس مخصوص خداست. کسی که با لباس برازنده خداوند ﷻ نمازعه کند، خدا جز پستی‌اش نیفزاید. رسول خدا ﷺ از یکی از کوچه‌های مدینه می‌گذشت و زن سیاهی سرگین برمی‌چید، به او گفتند: از پیش راه رسول خدا کنار رو. او گفت: راه پهن است. یکی از مردم خواست او را به کناری زند و متعرض او شود. پیامبر ﷺ فرمود: رهایش کنید که او جبار و زورگوست.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود:

- «ما من أَحَلَّ يَتِيهَ إِلَّا مِنْ ذَلَّةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ» (همان: ح ۱۷)؛ هیچ کس لاف بزرگی نزد و خود را گم نکند، جز به سبب خواری و ذلتی که در خود می‌بیند.
- «ما من رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ»؛ هیچ مردی تکبر و گردنکشی نکند، مگر به جهت ذلتی که در خود می‌بیند.

در روایت نخست آمده است: «الْكِبْرُ قَدْ يَكُونُ فِي شَرِّ النَّاسِ مِنْ كُلِّ جَنْسٍ». قرآن کریم نیز این بیان را تأیید می‌کند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (انفال / ۵۵). لازم به توضیح است که به شهادت قرآن مستکبران حق‌ستیز در زمره کافران هستند: «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» (جاثیه / ۳۱). همچنین این روایت خبر از خواری متکبران در دنیا و آخرت می‌دهد: «والكبر رداء الله، فمن نازع الله عز وجل رداء لم يزده الله إلا سفلاً». قرآن کریم نیز شاهد این گفتار است: «وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِيٍّ * تَأْتِي عَطْفَهُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ» (حج / ۹). قرآن کریم عذاب مستکبران را عذابی خوارکننده معرفی می‌نماید: «فَالْيَوْمَ نَجْزِي عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تُسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ * وَمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ» (احقاف / ۲۰). خداوند شیطان را که سرسلسله متکبران است این گونه مخاطب می‌سازد: «قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» (اعراف / ۱۳).

سرگذشت اقوام مستکبر نیز حکایت از ذلت ایشان در دنیا و آخرت دارد. قرآن سرانجام قوم عاد را این گونه توصیف می‌نماید: «اما قوم عاد در زمین به ناحق تکبر

و سرکشی کردند و گفتند که از ما نیرومندتر [در جهان] کیست؟ آیا آن‌ها ندیده و ندانستند که خدایی که آن‌ها را خلق فرموده بسیار از آنان تواناتر است؟ و آن‌ها آیات [قدرت] ما را [با وجود این برهان] انکار می‌کردند. ما نیز بادی سخت و غران در روزهایی شوم بر سرشان فرستادیم تا در دنیا عذاب خواری را به آن‌ها بچشانیم و عذاب آخرت خواری‌کننده‌تر است و کسی به یاریشان برنخیزد» (فصلت/ ۱۵-۱۶) و همچنین سرپیچی کنندگان از عبادت خداوند نیز با خواری وارد جهنم می‌شوند. قرآن می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ (غافر/ ۶۰).

حدیث دوم نیز بیانگر آن بود که تکبر ناشی از کمبود درونی متکبر است و کسانی که در خود احساس حقارت می‌کنند، خویش را برتر از دیگران می‌پندارند و بر آنان فخر می‌فروشند و از این راه قصد جبران ذلت خویش را دارند. امام علی علیه السلام فرمود: «ما تکبر إلا وضع» (آمدی، ۱۳۶۰: ۹۴۶۷)؛ جز پست تکبر نورزد. آیه‌ای بر نفی این حدیث وجود ندارد و مخالف با کتاب خدا نیست؛ بنابراین با توجه به روان‌شناسی انسان‌های متکبر حقیقت بیرونی این حدیث قابل تصدیق است. شاید بتوان به داستان تکبر ابلیس استدلال کرد که او چون خود را در برابر آدم کوچک یافت بر او حسادت ورزید و راه کبر و غرور پیشه کرد و از تواضع در برابر او سر باز زد. همچنین می‌توان به این آیه استدلال کرد که ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ﴾ (مجادله/ ۲۰). با توجه به اینکه متکبر از کسانی است که با خداوند دشمنی و مخالفت می‌کند، پس در زمره ذلیل‌ترین افراد قرار دارد و این ذلت از عوامل کبر او گشته است. برخی مفسران گفته‌اند: علت تعبیر به «أذَلِّينَ» آن است که به طور کل ذلت یکی از دو متخاصم به مقدار عزت طرف دیگر است و وقتی یک طرف خداوند تعالی است که همه عزت‌ها از اوست، قهراً برای طرف دیگر که دشمن اوست چیزی جز ذلت نمی‌ماند (الوسی بغدادی، ۱۴۰۵: ۲۲۸/۱۴).

۷. جایگاه متکبران نزد مردم

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ما من عبدٍ إلا وفي رأسه حكمةٌ ومَلِكٌ يُمَسِّكُهَا إِذَا تَكَبَّرَ قَالَ لَهُ اتَّضِعْ وَضَعَكَ اللَّهُ فَلَا يَزَالُ أَعْظَمَ النَّاسِ فِي نَفْسِهِ وَأَصْغَرَ النَّاسِ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ وَإِذَا تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَنْتَ عِشْ نَعَشَكَ اللَّهُ فَلَا يَزَالُ أَصْغَرَ النَّاسِ فِي نَفْسِهِ وَأَرْفَعَ النَّاسِ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۷۵۲/۳-۷۶۱، ح ۱۶)؛ هیچ بنده‌ای نیست جز اینکه بر سرش لگامی است و فرشته‌ای است که آن را نگه می‌دارد و هرگاه گردنکشی کند، فرشته به او گوید: فروتنی کن - خدا پستت کند - سپس همواره نزد خود بزرگ‌ترین مردم و در چشم مردم خوارترین آن‌ها باشد و هرگاه تواضع کند، خداوند بزرگوار او را بالا برد و فرشته به او گوید: سرفراز باش - خدا سرفرازت کند - سپس همواره نزد خود کوچک‌ترین مردم و در چشم مردم بالاترین آن‌ها باشد.

این روایت شریف حکایت ذلت متکبران و عزت متواضعان است. آنان که به پندار خویش خداوندان عالمند در نظر گاه مردم انسان‌هایی بی‌مقدار خواهند بود و آنان که در برابر خدا و بندگان خدا بالهای تواضع می‌گسترانند عزتمند و پراج خواهند شد. نمونه‌های این خفت و آن عزت در کتاب خدا کم نیست. آنکه ردای تکبر بر تن کرد و فریاد ﴿أَتَأْتِكُمُ الْأَعْلَى﴾ (نازعات/ ۲۴) سر داد لعن دائم همگان را در پی خویش روان کرد: ﴿وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَوَعَدَ اللَّهُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ لَهُمْ مِنَ الْمُقْبِحِينَ﴾ (قصص/ ۴۲) و نیز آن کس که متکبرانه از حقیقت رویگردان شد خویش را در دنیا و آخرت خوار گرداند: «و از مردم کسی است که از روی جهل و گمراهی و بی‌هیچ هدایت و کتاب و حجت روشن در کار خدا جدل می‌کند. با تکبر و نخوت از حق اعراض کرده تا [خلق را] از راه خدا گمراه گرداند، چنین کسی را در دنیا ذلت و خواری نصیب باشد و در آخرت عذاب آتش سوزانش خواهیم چشاند» (حج/ ۸-۹). در مقابل آنکه خاضعانه دل به بندگی خداوند سپرد، عالم یکسر دلدادۀ وی گردید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ (مریم/ ۹۶) و زبان عالم گویای عزتمندی او شد: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيمًا﴾ (مریم/ ۵۰).

۸. متکبران زیر پای مردمان در روز حشر

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْمَتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الذَّرِّ يَتَوَطَّأُهُمُ النَّاسُ حَتَّى يَفْرُغَ اللَّهُ مِنَ الْحِسَابِ»

(همان: ح ۱۱)؛ متکبران به صورت مور محشور می گردند و مردم آن‌ها را پایمال می کنند تا آنگاه که خدا از حساب مردم فارغ شود.

این روایت حکایت از جایگاه پست متکبران نسبت به دیگر اصناف مردم در روز قیامت و به هنگام محاسبه اعمال دارد. جایگاه و درجه هر کس در آخرت وابسته به نوع عملکرد او در این دنیاست. به شهادت قرآن عذابی که متناسب با عمل متکبران است عذابی خوارکننده است و ایشان به دلیل برتری جویی در دنیا، در قیامت در درجه پایین تری قرار می گیرند: ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٌ بِمَا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ* وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ يُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ﴾ (احقاف / ۱۹-۲۰).

به شهادت قرآن کریم قرار گرفتن در زمره پست ترین‌ها در قیامت با قرار گرفتن در زیر پای دیگران جلوه می کند آنجا که گروه کافران از خدا درخواست می کنند عوامل گمراهیشان را به آن‌ها نشان دهد تا آن‌ها را زیر پای خود له کنند تا از همه پست تر باشند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَلَّا لَنَا مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ لِمَجْعَلِهِمَّا مَحْتًا أَقْدَامًا لِيَكُونُوا مِنَ الْأَسْفَلِينَ﴾ (فصلت / ۲۹). همچنین قرآن می فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾ (انعام / ۱۲۴). آری دشمنان خدا همواره دلیل ترین انسان‌ها خواهند بود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَىٰ﴾ (مجادله / ۲۰). حکایت قرآن از نحوه خروج کافران از قبور و حضور در محضر پروردگار شنیدنی است: ﴿خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ﴾ (قمر / ۷). این تشبیه قرآن نشان دهنده ذلت ایشان در محشر است. قرآن خود سر این تشبیه را بیان می کند: ﴿يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِصُونَ* خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾ (معارج / ۴۳-۴۴).

۹. متکبران از محرومان لطف خداوند هستند

امام باقر علیه السلام به نقل از رسول خدا ﷺ فرمود:

«ثلاثة لا يكلمهم الله ولا ينظر إليهم يوم القيامة ولا يزكهم ولهم عذاب أليم شيخ زان ومليك جبار ومقل مختال» (همان: ح ۱۴)؛ روز قیامت خدا با سه کس سخن

نگوید و به آن‌ها توجه نفرماید و پاکشان نسازد و برای آن‌ها عذابی دردناک است: پیر زناکار، پادشاه جبار و فقیر خودپسند.

این روایت شریف به آیه ۷۷ آل عمران شباهت دارد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأِيمَانِهِمْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ أَوْ لَيْكَةً لَّا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكْتُمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

گویی روایت بیان مصادیقی از این آیه است. آنان که عهد خدا را به بهایی اندک واگذارند از نظر رحمت پروردگار خویش محروم خواهند شد و این سه گروه این گونه‌اند. عهد خدا، سر نهادن به بندگی خدا و اطاعت نکردن از شیطان است: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (یس / ۶۰-۶۱). از این رو اجابت هر دعوت شیطانی زیر پا نهادن عهد پروردگار است. بی‌شک شکستن مرزهای عفت و قدم نهادن در مسیر زناکاری دعوتی وسوسه‌انگیز از سوی شیطان است. قرآن گواه این ادعاست: ﴿إِنَّمَا يُمَكِّنُكُمْ بِالْأَشْوَاءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره / ۱۶۹). مصادق روشن فحشا در آیات قرآن زناست؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِذْ هُوَ حَاشٍ فَاحْشَاءُ وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ (اسراء / ۳۲). نیز حکایت قرآن را از پرده‌داری بانو و عفت‌ورزی یوسف علیه السلام بنگرید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لَضُرْفَ عَنْهُ الشَّوْءُ وَالْفَحْشَاءُ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْخَالِصِينَ﴾ (یوسف / ۲۴).

به این ترتیب آشکار می‌شود که زناکاری پیروی از شیطان و شکستن میثاق بندگی خداست. اما عبارت ﴿مِثْقَالِ ذَرَّةٍ﴾ در آیه همسانی روایت را با آن به اوج می‌رساند؛ زیرا گریز از دام زنا برای آن سالخورده‌ای که آتش شهوتش رو به خاموشی نهاده در مقایسه با جوانی که طوفان شهوت هوش از سرش ربوده، بسیار آسان‌تر است. پس اگر قدم در این ماجرا گذارد بی‌شک عهد خدا را به اندک بهانه‌ای زیر پا نهاده است. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

پنج چیز است که از پنج کس بسیار زشت شمرده شود: گناه بسیار در علما، حرص در حکما و فرزندان، بخل در توانگران و ثروتمندان، بی‌شرمی در زنان و زنا کردن پیران (آمدی، ۱۳۶۰: ۳۶۳).

اما فرمانروای ستمگر نیز از این جمله است؛ زیرا که حکومت و تسلط بر مردم

نعمتی است از جانب خدا که بنا به مصلحت و حکمت الهی، به افرادی از انسان‌ها تعلق می‌گیرد: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران / ۲۶). خداوند گاه حکمرانی بر مردم را به عباد صالح‌ش مانند داود و سلیمان و طالوت علیهم‌السلام اعطا می‌کند: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره / ۴۷).

گاهی نیز خداوند این نعمت را به دیگر انسان‌ها عطا می‌کند: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (بقره / ۲۵۸).

بهره‌مندی از آن نعمت برای سودرسانی به بندگان خدا موجب دوام ملک و بهره‌مندی از رضای خدا در دنیا و آخرت می‌شود. اما آن دم که به ظلم گراید دوام ملک خویش را باخته و نفرت دنیا و عذاب آخرت را به جان خریده است. این معنای شکستن عهد خدا به ثمن قلیل است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

خداوند تعالی به یکی از پیامبران خود در کشور یکی از جباران وحی کرد که نزد این جبار برو و به او بگو من تو را برای خون‌ریزی و گرفتن اموال نگماردم و همانا تو را گماردم تا ناله ستمدیدگان را از من باز داری و داد آن‌ها را بدهی؛ زیرا من از حق آنان نگذریم اگرچه کافر باشند (کلینی، ۱۴۰۷، ۳۳۳/۲).

۱۰. نبی مخلص خدا و تکبر؟!!

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«إِنَّ يُوسُفَ علیه‌السلام لَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ الشَّيْخُ يَعْقُوبُ علیه‌السلام دَخَلَهُ عِزُّ الْمُلْكِ فَلَمْ يَنْزِلْ إِلَيْهِ فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ علیه‌السلام فَقَالَ يَا يُوسُفُ ابْسُطْ رِاحَتَكَ فَخَرَجَ مِنْهَا نُورٌ سَاطِعٌ فَصَارَ فِي جَوْاءِ السَّمَاءِ فَقَالَ يُوسُفُ يَا جَبْرَائِيلُ مَا هَذَا النُّورُ الَّذِي خَرَجَ مِنْ رِاحَتِي فَقَالَ نُرْعَتِ النَّبِوَّةِ مِنْ عَقَبِكَ عَقُوبَةً لِمَا لَمْ تَنْزِلْ إِلَى الشَّيْخِ يَعْقُوبَ فَلَا يَكُونُ مِنْ عَقَبِكَ نَبِيٌّ» (کلینی، ۱۴۲۱: ۷۵۲/۳-۷۶۱، ح ۱۵)؛ چون یعقوب سالخورده بر یوسف وارد شد، عزت سلطنت یوسف علیه‌السلام را گرفت و به احترام او از مرکب پیاده نشد، جبرئیل علیه‌السلام فرود آمد و گفت: یوسف! کف دستت را باز کن، چون باز کرد، نوری از آن برخاست و در فضای آسمان قرار گرفت. یوسف گفت: این چه نوری بود که از کفم خارج شد؟

گفت: به کیفر پیاده نشدن برای یعقوب سالخورده نبوت از فرزندان برکنار شد و از نسل تو پیغمبری نباشد.

ناهمگونی این روایت با آیات الهی کاملاً آشکار است. قرآن کریم یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را عبد مخلص خداوند می خواند: ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ (یوسف / ۲۴)؛ یعنی همان کسانی که شیطان در رهزنی ایشان ناکام است: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ) (حجر / ۳۹-۴۰).

چگونه می توان تصور کرد که نبی مخلص خدا پس از سال‌ها هجران از پدر مهربان، پس از سال‌ها تنهایی و زندان و آن همه شوق دیدار، در لحظه وصال به شکوه پادشاهی خویش بیندیشد و از اسب به زیر نیاید. اما قرآن، حکایت دیگری از رفتار شایسته و سرشار از احترام یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ به هنگام مواجهه با پدر و مادر دارد: پس وقتی که بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت و گفت: به مصر درآید، اگر خداوند بخواهد ایمن خواهید بود و [یوسف] پدر و مادرش را بر تخت برنشاند و آنان در پیشگاه او سجده کنان درافتادند و [آنگاه یوسف] گفت: ای پدر عزیز من! این تعبیر خواب پیشین من است (یوسف / ۹۹-۱۰۰).

شارحان / اصول کافی، ماجرای پیاده نشدن یوسف از تخت یا مرکب خود را بر آن حمل کرده‌اند که کار یوسف از روی تکبر یا تحقیر پدر نبوده است؛ زیرا پیامبران خدا از این کار منزّه هستند، بلکه یوسف رعایت مصلحت را کرد تا اعتبارش نزد توده مردم خدشه‌دار نگردد و از این اعتبار در سیاست خلق و ترویج دین بهره برد؛ زیرا آنان این عمل را بر زبونی حمل می کردند. لیک یعقوب در فراق یوسف رنج بسیار برده بود و پیامبر خدا بود، پس احترام وی سزاتر از رعایت آن مصلحت بود؛ از این رو ترک اولی به حساب آمد و بر آن عتاب شد. نتیجه آنکه کار یوسف شبیه تکبر شد نه تکبر (مازندرانی، ۱۳۸۲: ۳۱۲/۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰/۲۱۵). اما این حدیث مرسل است (مجلسی، همان) و نظر دیگر آن که کنار گذاشتن آن اولی است تا توجهش؛ چه آنکه یوسف خود به ارزش پدر و پیامبری و رنج او واقف بود و آن را بر هر چیزی ترجیح می داد و از آن سو به نظر نمی رسد تواضع حاکمی را در میان مردم بی اعتبار کند، به ویژه آنکه در برابر پدر باشد، بلکه چه بسا اعتبار او را افزون سازد.

نتیجه گیری

- با یافتن شواهد و قراین قرآنی باب جدیدی برای شناخت بهتر نقد و شرح حدیث گشوده می شود.
- عرضه یک روایت به قرآن، فراتر از ذکر یک یا چند آیه در آن موضوع می باشد.
- قریب به اتفاق احادیث باب کبر از کتاب شریف *اصول کافی*، با قرآن کریم موافقت کامل دارند و تنها یک روایت از این میان با قرآن ناسازگار می نماید مگر آنکه توجه شود.
- در بعضی روایات جزئیاتی مطرح شده است که تطبیق آن با قرآن گرچه دشوار می نماید، اما شواهد صدقی بر آن می توان یافت.
- شواهد قرآنی بخشی از روایات نه با یک آیه بلکه با کنار هم قرار دادن تعدادی از آیات قرآن به دست می آید که گویای صحت جزئیات مطرح شده در روایت است.

کتاب شناسی

۱. نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، چاپ سوم، قاهره، دار الکتب المصریه، بیروت، دار الکتب اللبنانیه، ۱۴۱۱ ق.
۲. آلوسی بغدادی، شهاب‌الدین سید محمود، روح المعانی، چاپ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۳. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق علی‌اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۶۰ ش.
۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، چاپ چهارم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۷ ش.
۵. ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ ق.
۶. دیاری بیدگلی، محمد تقی، «ضرورت عرضه و تطبیق روایات بر قرآن کریم»، فصلنامه انجمن معارف اسلامی، شماره ۲، بهار ۱۳۸۴ ش.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق محمد سید کیلانی، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۸. زین، بسام رشدی (آماده‌سازی) و محمد عدنان سالم (اشراف)، المعجم المفهرس لمعانی القرآن العظیم، چاپ دوم، دمشق، دار الفکر، بیروت، دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۷ ق.
۹. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۱۰. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، اعلمی، ۱۴۱۷ ق.
۱۱. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۱۲. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز، تحقیق محمد علی نجار، چاپ سوم، قاهره، المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیه، ۱۴۱۶ ق.
۱۳. قرشی، سید علی‌اکبر، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق. و قم، دار الحدیث، ۱۴۲۹ ق. و ترجمه و شرح محمدباقر کمره‌ای، چاپ دوم، تهران، اسوه، ۱۳۷۲ ش.
۱۵. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی - الاصول و الروضه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۲ ق.
۱۶. متقی هندی، علی، کنز العمال، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۰۹ ق.
۱۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ سوم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۱۸. همو، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق.
۱۹. مصطفوی، سید حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۲۰. معرفت، محمد هادی، التفسیر الجامع الاثری، قم، التمهید، ۱۳۸۳ ش.
۲۱. نوروزی مجتبی و حسن تقی‌زاده، «مفهوم شناسی مخالفت و موافقت حدیث با قرآن»، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۵۵، بهار ۱۳۸۹ ش.